

لوايح انتقادى ميرزماحبلى خان ناظم الملك در ردّ ادعاهای ارضی نمایندگان عثمانی

نصرالله صالحی^۱

(دریافت مقاله: ۹۶/۰۹/۰۳ - پذیرش نهایی: ۹۶/۱۰/۲۴)

چکیده

روابط ایران و عثمانی، در سده‌های متمادی، بسیار پرفراز و نشیب و همراه با جنگ و صلح بود. توسعه‌طلبی ارضی در مرزهای شرقی، سیاست ثابت دولت عثمانی بود. با انعقاد عهدنامه دوم ارزنه‌الروم (۱۸۴۷/۱۲۶۳)، جنگ‌های متعدد و طولانی پایان یافت و مقرر شد اختلاف‌ها به‌ویژه درباره مرزها در کمیسیون‌های تعیین حدود و از راه مذاکره حل و فصل شود. با الویت دیپلماسی به جای جنگ، فصل جدیدی در روابط دو دولت آغاز شد. فصلی که هنوز مطالعه بایسته درباره آن صورت نگرفته است. نوشتار حاضر می‌کوشد تا نشان دهد که مأموران عثمانی چون درویش‌پاشا و خورشیدپاشا چگونه در کمیسیون‌های تعیین حدود می‌کوشیدند توسعه‌طلبی ارضی دولت عثمانی را در شکل و قالب دیگری دنبال کنند. میرزماحبلی‌خان با نگارش لوايح انتقادى، ماهیت اهداف نمایندگان عثمانی را روشن ساخت و به نقد و ردّ ادعاهای ارضی آنها پرداخت. پژوهش حاضر با روش تاریخی و رویکرد توصیفی - تحلیلی، با تکیه بر اسناد و منابع اصیل به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که ادعاهای ارضی نمایندگان عثمانی بر چه پایه و اساسی استوار بود؟ و نقد و ردّ ادعاهای آنها از سوی نماینده ایران تا چه حد منطقی و مستدل بود؟

کلیدواژه‌ها: ایران و عثمانی، تعیین حدود، خورشیدپاشا، درویش‌پاشا، میرزماحبلی‌خان
ناظم‌الملک

مقدمه

امیرنشین عثمانی در آناتولی، از آغاز شکل‌گیری تا تبدیل شدن به حکومتی مقتدر و سپس امپراتوری بزرگ، جنگ‌های متعددی را تجربه کرد. جنگ برای فتوحات و گسترش قلمرو، غایت آمال آل عثمان بود. عثمانیان در مرزهای شرقی بارها قلمرو ایران را آماج یورش‌های خود قرار دادند. وقوع جنگ‌های متعدد و انعقاد عهدنامه‌های گوناگون یکی از وجوه بارز روابط چند صد ساله ایران و عثمانی است. دو دولت در دوره‌های مختلف، برای پایان دادن به اختلاف‌ها، عهدنامه‌های متعددی منعقد کردند. آخرین و مهم‌ترین معاهده منعقد شده که پایه و اساس حل اختلافات دو کشور گردید، عهدنامه دوم ارزنه‌الروم/ارضروم بود. این عهدنامه، بعد از حدود چهار سال مذاکره نمایندگان دو کشور با وساطت نمایندگان روس و انگلیس، در ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳/۱۳ مه ۱۸۴۷، منعقد شد. بر اساس ماده سوم این عهدنامه، مقرر شده بود که کمیسیونی چهار جانبه برای تحدید حدود ایران و عثمانی تشکیل شود. نخستین کمیسیون مرزی ایران و عثمانی در محرمه در ربیع‌الاول ۱۲۶۶ تشکیل و تا ذیقعدة ۱۲۶۸ ادامه یافت. دومین کمیسیون چهارجانبه بعد از ۲۳ سال تأخیر، نخست در ذیقعدة ۱۲۹۱ تشکیل و به سبب عدم دستیابی به نتیجه، تعطیل و سپس در ۲۶ رجب ۱۲۹۲ تشکیل شد. این بار، نمایندگان دولت‌های واسطه، برای جلوگیری از انحلال کمیسیون، تصمیم گرفتند از نمایندگان ایران و عثمانی بخواهند تا «خط حدود تکلیفی خود را به استثنای محرمه و ذهاب» بر روی یکی از «خریطة‌های رسمیه که از طرف دول واسطه به هریک جانبین ابلاغ شده است» ترسیم نمایند و دلایل خود را نیز در لایحه مخصوصی بنویسند و در مجلس بعدی همزمان ارائه نمایند. نمایندگان طرفین بر وفق مقرر «خط حدود تکلیفی خود را در روی یکی از خریطة‌های رسمیه ترسیم و لایحه مفصلی محتوی به دلایل خود به زبان ترکی مرقوم و در مجلس مقرر و دفعتاً واحده ابراز نمودند» (ناظم‌الملک، مجموعه رسائل و لوایح...، ۹۱). به‌نوشته میرزامحعلی‌خان، بعد از تقدیم لایحه از سوی نمایندگان ایران و عثمانی، هنوز مأمورین واسطه مجال اظهار رأی نکرده بودند که اختلاف‌های عثمانی و روس و سایر دولت‌های اروپایی بر سر بالکان بروز کرد و سرانجام به شروع جنگ میان روس و عثمانی منجر شد. با شروع جنگ‌های بالکان، کار کمیسیون مشترک دو کشور به بن‌بست رسید و در ۴ شعبان ۱۲۹۲/۵ سپتامبر ۱۸۷۵ بدون دستیابی به نتیجه، کمیسیون دوم مرزی به کار خود خاتمه داد.

درویش‌پاشا و لایحه او

درویش‌پاشا (محمدامین، کیمیاگر: ۱۸۷۸-۱۸۱۷/۱۲۹۵-۱۲۳۲)، از دولتمردان برجسته عثمانی در سده نوزدهم/سیزدهم بود (سامی، ۳/ ۲۱۳۷؛ ثریا، ۲/ ۳۳۷). در نوزده سالگی برای ادامه تحصیل همراه با گروهی از دانشجویان به لندن اعزام شد (۱۲۵۱/۱۸۳۶) و بعد از پنج شش ماه اقامت در این شهر، راهی پاریس شد. بین سال‌های ۴۱-۵۶/۱۸۳۹-۱۲۵۵ به استانبول بازگشت. او در ۱۸۴۸/۱۲۶۴ به‌عنوان رئیس هیأت عثمانی در کمیسیون تعیین حدود روانه منطقه سرحدی شد. در این هیأت، خورشیدپاشا، منشی و کاتب درویش‌پاشا بود. این دو نفر، شرح مأموریت کمیسیون تعیین حدود را به رشته تحریر درآورده‌اند و درویش‌پاشا لایحه تعیین حدود ایرانیه^۱ را در ۱۸۵۳/۱۲۶۹ به مقامات عالیّه دولت عثمانی تقدیم کرد (درویش‌پاشا، ۱۲۸۷، ۲).

لایحه درویش‌پاشا حاصل نزدیک به سه سال گردش حدود وی و هیأت همراهش از جنوبی‌ترین تا شمالی‌ترین نقطه مرزی است. درویش‌پاشا در دوران گردش حدود، اساس کار خود را بر تحقیقات و بررسی‌های میدانی گذاشته بود. اطلاعات عرضه شده در لایحه او بسیار متنوع و گاه با جزئیات دقیق است؛ وی تمام اطلاعات و دریافت‌های خود را در قالب ۱۲۳ بند، بیان داشته و کوشیده است به روش‌های مختلف به طرح ادعاهای ارضی بپردازد. روحیه زیاده‌خواهانه درویش‌پاشا، موجب شده در گردش حدود گاه با ورود به مناطق سرحدی ایران و تحقیق در آن مناطق و همچنین از راه‌های دیگر از جمله جمع‌آوری اسناد و مدارک و نیز شنیدن اقوال افراد محلی،^۲ اطلاعات زیادی درباره موضوعات مختلف مناطق سرحدی ایران در مرزهای غربی به دست آورد. از این رو، اثر او به عنوان منبعی دست اول برای مطالعه در موضوعات گوناگون به ویژه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، جغرافیای تاریخی، اقتصاد و وضع مالی و معیشتی مردم به‌ویژه عشایر، تعداد خانوار قراء، قصبات، ایلات و عشایر، تنوع قومی مناطق مرزی، آداب و رسوم مردم محلی، مذاهب و اعتقادات مردم و... دارای اهمیت زیادی است. اما آنچه که در نوشتار حاضر بررسی خواهد شد، ادعاهای ارضی او است که در سندی رسمی به عنوان «لایحه» به دولت متبوع خود تقدیم کرد.

۱. درویش‌پاشا درباره تعیین حدود ایران و عثمانی تنها یک رساله تألیف کرده است. این رساله، با سه عنوان چهار بار منتشر شده است. نک: سایت کتابخانه ایسام: <http://ktp.isam.org.tr>.
 ۲. در لایحه درویش‌پاشا تعبیر «مسموع» زیاد به کار رفته است. برای مثال: «این تفصیل از ماردو مسیحی مشارالیه مسموع گردید» نک: بند ۸۸.

لوايح انتقادى ميرزاجبعلی خان

ميرزاجبعلی خان ناظم‌الملک مرندي يکانلو از رجال مهم وزارت خارجه در دوره ناصري است. وی در طول بیش از پنجاه سال، مسئولیت‌ها و مأموریت‌های مهمی برعهده داشت. سال‌ها ریاست کمیسیون تحدید حدود ایران و عثمانی و در اواخر زندگی ریاست کمیسیون تحدید حدود ایران و افغانستان را برعهده داشت. جدای از سیاست، در عرصه‌های علمی و فرهنگی نیز آثاری از خود برجای گذاشت. از دوران مأموریت او به عنوان رئیس کمیسیون تحدید حدود ایران و عثمانی اسناد، رساله‌ها و لایحه‌های مختلفی برجای مانده است.^۱ سطر سطر نوشته‌های او حکایت از کوشش وی برای دفاع از تمامیت ارضی ایران در برابر زیاده‌خواهی‌ها و ادعاهای ارضی نمایندگان دولت عثمانی است.^۲

ميرزاجبعلی خان در کمیسیون استانبول لایحه‌ای به ترکی تدوین و همزمان با درویش‌پاشا ارائه کرد (ناظم‌الملک، مجموعه رسائل و لوايح ...، ۲۳۵-۲۶۸). وی بعد از آگاهی از محتوای لایحه درویش‌پاشا، اقدام به نگارش «لایحه»ای انتقادى نمود. بعد از پایان نگارش آن، «سیاحتنامه حدود» خورشیدپاشا به دست او رسید؛ وی با مطالعه آن، لایحه انتقادى دیگری با عنوان «لاحقه» به رشته تحریر درآورد. همچنین لایحه سومى با عنوان «تذئیل» در رد ادعاهای درویش‌پاشا در رساله «تحدید حدود ایرانیه» نوشت. وی هر سه اثر را در شعبان ۱۲۹۲ هجری قمری به رشته تحریر درآورد.

نقد و رد ادعاهای درویش‌پاشا

ميرزاجبعلی خان با استناد به دلایل متعدد، ردیه‌ای قوی و منطقی بر ادعاهای درویش‌پاشا نوشت. ادله او بر پایه و اساس حقوقی و قانونی استوار است. او به درستی بارها بر این نکته تأکید می‌کند که هرگونه مذاکره و گفتگو برای حل اختلاف‌های ارضی باید بر مبنای اصول پذیرفته شده دولت‌های دخیل در این اختلاف‌ها باشد، نه براساس ادعاهای واهی یا معاهدات مفسوخه گذشته که فاقد اعتبار هستند. او بارها بر این مسئله پافشاری می‌کند که بعد از انعقاد عهدنامه دوم ارضروم، دیگر نمی‌توان عهدنامه‌های قبل

۱. تعدادی از این اسناد در اثری با عنوان «مجموعه رسائل و لوايح تحدید حدود ایران و عثمانی» تدوین و منتشر شده است.

۲. درباره زندگی و مسئولیت‌های ميرزاجبعلی خان نک: صالحی، ميرزاجبعلی خان ناظم‌الملک مرندي يکانلو...، ۱۴۵-۱۷۲.

از آن را مبنای طرح ادعاها قرارداد، چراکه عهدنامه مزبور به عنوان اسّ اساس، مبنای حل اختلاف‌ها از سوی چهار دولت ایران، عثمانی، روس و انگلیس پذیرفته شده است. از این رو، او در این باره می‌نویسد: «مأمور دولت علیه عثمانیه در ضمن لایحه خود، خط حدودی که تکلیف کرده‌اند علاوه بر این که در بعض جاها به خلاف قراریتی قومیسین از منطقه خریطه‌های رسمیه هم بیرون رفته‌اند، می‌توان گفت به همه چیزی استناد و استدلال نموده‌اند، مگر به معاهده اخیراً ارضوم، و حال آنکه می‌بایست به نحوی که از طرف دولتین فحیمتین متوسطین نیز تصدیق و در ضمن تحریرات رسمیه [...] به طرفین ابلاغ شده است معاهده مزبور اسّ اساس این مجالس بوده باشد» (ناظم‌الملک، لایحه، برگ ۷۹ ر).

باوجود پافشاری اصولی میرزامحبلی خان بر اصل اساسی مذکور، نماینده عثمانی کوشید با استناد به مصالحه‌نامه شاه صفی و سلطان مراد چهارم، معروف به قرارنامه زهاب (۱۶۳۹/۱۰۴۹) به طرح دعاوی واهی بپردازد. حال آنکه نمایندگان ایران، از میرزاجعفرخان مشیرالدوله (مشیرالدوله تبریزی، ۴۵) تا میرزامحبلی خان و نیز نمایندگان بعدی، همگی از آن قرارنامه به عنوان «عهدنامه مفسوخه» و یا «مسوده معلومه الاحوال» یاد کرده‌اند. بنابراین، میرزامحبلی خان با تأکید درست و اصولی بر عهدنامه دوم ارضوم (۱۸۴۷/۱۲۶۳) به عنوان آخرین عهدنامه منعقد بین دو دولت، می‌کوشد طرف مقابل را متوجه سست و لرزان بودن اساس ادعاهایی بکند که بر مبنای قرارنامه سلطان مراد و شاه‌صفی استوار است. همچنین او با استدلالی قابل قبول در این باره متذکر می‌شود که: «واقعاً اگر معاهده اخیر [ارزنه‌الروم] ناسخ تمامی احکام حدودیه معاهدات عتیقه نمی‌بود، جاداشت که معاهده سلطان سلیمانی با شاه طهماسب اول و اعمال ایام صلح ایشان معتبر و مستند بوده باشد. زیرا، حدود سلطان سلیمانی اساس معاهده سلطان مرادی بوده و سواد نامجات مندرجه در مجموعه منشآت فریدون بیگ هم (در صفحه ۲۹۶ و صفحه ۲۹۸ چاپ ثانی) ناطق این معنی است» (ناظم‌الملک، لایحه، ۵۴، ۵۵).

میرزامحبلی خان جدای از استدلال محکم مذکور، با دلایل و روش‌های مختلف می‌کوشد تک تک ادعاهای درویش‌پاشا را نیز نقد و رد کند. او با اتکا به سه دهه تجربه عملی در عرصه پرچالش تحدید حدود نه تنها در عرصه میدانی که در حوزه نظری نیز چنان به موضوع اشراف و تسلط دارد که می‌تواند با اصول و روش‌های مستدل، هم در مذاکره و گفتگوی رو در رو و هم در نوشتن نقد و رد، به‌خوبی عمل کند. یکی از

۱. میرزامحبلی خان در «لایحه» و «لاحقه» بارها از این تعبیر استفاده کرده است.

توانمندی‌های او آگاهی از اسناد و منابع تاریخی عثمانی است. از این رو، یکی از روش‌های ثابت و همیشگی او در نقد و ردّ ادعاهای طرف مقابل ارجاع و استناد به منابع تاریخی عثمانی است. از جمله منابعی که او با ذکر شماره صفحه به آنها استناد کرده است عبارتند از: *تاریخ راشد*، *تاریخ خبر صحیح*، *دوحة‌الوزرا*، *تاریخ پجوی*، *تاریخ جودت*، *تاریخ عزّی*، *تاریخ صبحی*، *تاریخ شاکر*، *نخبه‌التواریخ*، *شرفنامه*، *تحقیق و توفیق* راغب پاشا، *جهان‌نمای کاتب چلبی* و *منشآت فریدون بیگ*. میرزاحبعلی‌خان گاه به این منابع ارجاع می‌دهد، گاه این منابع را با هم مقایسه می‌کند و حتی در مواردی محتوای آنها را با برخی منابع فارسی تطبیق می‌دهد. برای نمونه در چندین جا در نقد استناد درویش‌پاشا به *شرفنامه* می‌نویسد: «کتاب *شرفنامه* که در اغلب مواد مأمور عثمانیه استناد به اقوال مؤلف آن نموده است، در اواخر عصر دهم یا اوایل عصر یازدهم هجری یعنی در ایام شدت محاربات دولتین و پیش از استقرار مصالحه ثانویه و تعیین ممالک مشروعه عثمانیه تألیف شده است، بدین جهت قول او کلیتاً محل اعتبار نمی‌تواند شد» (ناظم‌الملک، لایحه، ۳). در ادامه می‌گوید: نوشته *شرفنامه* «فرضاً اگر هم محل اعتبار بوده باشد»، مطالب آن مربوط به دو موضوع است: یکی «شرح حالات و معاملات اکراد و الوار در حق یکدیگر» و دیگر «شرح تعرضات عثمانیه در بعضی اراضی سرحدیه» و لذا چون تعرضات مزبور «همگی از مقوله تخطی حدود معدود گردیده، در حق هیچ محلی سند تملیک مشروع عثمانیه نمی‌تواند شد، خصوصاً در حق اراضی و محالی که هنوز سال‌ها و قرن‌ها است در تصرف مشروع ایران است و معاملات اکراد و الوار با یکدیگر حتی ضبط و تسخیر آنها از اراضی و محال راجع به همدیگر نیز همگی راجع به دولت ایرانیه و حقوق ایرانیه بوده، دلیل هیچ‌گونه حقی برای عثمانیه نمی‌تواند شد. زیرا، همگی شرح حال آنها در ایام تابعیت ایران و اعمال آنها نیز راجع به ایران است نه به عثمانیه، و حال آنکه اگر راجع به عثمانیه هم می‌بود، مثل تعرضات خود عثمانیه از مقوله غصب و تخطی حدود معدود می‌گردید» (همان).

میرزاحبعلی‌خان در چند جای دیگر نیز به استناد درویش‌پاشا به *شرفنامه* ایراد منطقی وارد کرده است، حتی در چند مورد استناد او را دلیل حقانیت ایران دانسته و می‌نویسد: «عبارت *شرفنامه* هم به طوری که مأمور عثمانیه بیان نموده‌اند که ابتدا لایجان در تصرف طایفه زرزا بوده، پیربوداق، حاکم بابان، از تصرف آنها انتزاع کرده است، به اینکه این تفصیل اگر اصل داشته باشد، حکایات قبل از مجاور بودن دولتین خواهد

بود که ربطی به عثمانیه ندارد. مع‌هذا، باز مثبت ملکیت ایران است در حق لایجان» (ناظم‌الملک، لایحه، ص ۴۱، ۴۲). در جای دیگر «عبارات شرفنامه» را برحسب «استناد خود مأمور عثمانیه» دلیل بر متصرف بودن ایران در محال ابقای و محمودی و حتی زیادتر از آن می‌داند (همان، ۶۴). میرزامحبلی‌خان در جای دیگر برای ردّ ادعای درویش‌پاشا در خصوص حویزه به اثر کاتب چلبی استناد کرده می‌نویسد چون در صفحه ۴۶۵ کتاب جهان‌نمای کاتب چلبی در شرح حالت سنه ۱۰۹۴ یعنی ایام کمال استقرار مصالحه سلطان مرادی آمده است: «جوازر در اولین نقطه ملتقای شطّ فراتست، دویست نفر ساخلو قزلباش در آنجا نشست است، سال به سال عوض می‌شوند.» این معنی حکم می‌کند که خط حدود قدیمه مجرای دجله و شطّ‌العرب بوده است که مستحفظ قزلباش محض صیانت خط حدود مستمراً در آنجا اقامت داشته است و مرور همچو خطی از مشرق حویزه و کوههای داخله ایران از قبیل بند حویزه و کوه اناران و مله، خیال امر وهمی و محال و خارج از حیز تصور است» (همان، ۱۰، ۱۱). درویش‌پاشا برای اثبات نظر خود مبنی بر تعلق لایجان به قلمرو عثمانی به تاریخ جهانگشای نادری استناد کرده و «طایفه بلباس» را «متعلق به خاک روم» دانسته است (درویش‌پاشا، لایحه، خطی، بند ۵۶). میرزامحبلی‌خان در نقد و ردّ نظر وی به نکته ظریف و دقیقی اشاره کرده و آن عبارت از خطایی است که ناسخ جهانگشا در ضبط جاینام «روم» به جای «ارومی» مرتکب شده است؛ وی می‌نویسد: «به اندک ملاحظه معلوم می‌شود که عبارت مزبوره سهو ناسخ است، عوض اینکه «ارومی» بنویسد که در ایالت ارومیه آذربایجان باشد، به سبب مکرر بودن لفظ «روم» در آن ورق، این را هم سهواً روم نوشته است» (ناظم‌الملک، لایحه، ۳۸). وی برای ردّ ادعای درویش‌پاشا تنها به این سهو بسنده نکرده، بلکه چند دلیل دیگر برای اثبات تعلق بلباس به ایران آورده است. از جمله اینکه بعد از «گوشمال بلباس» از سوی مأمورین، این طایفه فرار اختیار کرده و در «موضع مشهور به ترکش من اعمال مکرری سر کوه سقناق» سکنی نموده‌اند. این عبارت نشان می‌دهد که سکونتگاه آنها داخل «ایالت ارومی» بوده است که بعد از مغلوبی و فرار در محلی که جزء قلمرو ایران بوده پناه گرفته‌اند، لذا «ثابت می‌کند که منظور از لفظ مزبور اشعار تعلق آنها به خاک "ارومی" بوده ولی ناسخ سهواً "روم" نوشته است» (همانجا). میرزامحبلی‌خان در ادامه بعد از تصحیح سهو ناسخ جهانگشا، برای اثبات نظر خود به یکی از تاریخ‌های مهم عثمانی، تاریخ عزّی، استناد و عبارت آن را با عبارت جهانگشا مقایسه کرده و می‌نویسد:

«اگر این عبارت جهانگشا را با همان عبارت تاریخ عزی عثمانی که درخصوص ملاصق بودن قلعه اربیل به حدود ایران مقارن همین سالها نوشته است [...] تطبیق نمائیم، خواهیم یافت که در عهد نادری تمامی مواقع حرکت و سکون بلباس و خود طوایف بلباس اگر تا حد اربیل هم حرکت داشته‌اند به همه جهت مربوط به ایران بوده به-هیچ‌وجه مناسبتی به عثمانیه نداشته است، تا چه رسد به موقع لایجان تنها، و شبهه اینکه لفظ مزبور ارومی بوده یا روم» (ناظم‌الملک، لایحه، برگ ۹۷ پ).

سردشت یکی دیگر از مناطقی است که درویش‌پاشا نسبت به آن ادعا داشته و نوشته است: «شایسته است از طرف دولت عثمانیه ادعا شود» (درویش‌پاشا، بند ۵۲). میرزاحبعلی‌خان در نقد و رد ادعای مزبور باز هم به منابع تاریخی عثمانی استناد کرده و می‌نویسد: مطابق کلام *دوحه‌الوزراء* و نیز تاریخ عزی، سردشت «به هر عهدی از ممالک مسلمة ایران بوده است (ناظم‌الملک، لایحه، ۳۳، ۳۴). میرزاحبعلی‌خان در چندجا، درویش‌پاشا را متهم می‌کند که در تعیین حدود، بجای رجوع به منابع، به «روایات عنعن اکراد» استناد کرده که «نه وقت و تاریخش معلوم است، نه تفصیلش، نه اعتبارش، و اگر صحیح و معتبر هم بوده باشد، سواى اخبار تخطی عثمانیه به خاک ایران مصداقی دیگر نمی‌توانند داشته باشند» (همان، ۲۴). به نظر وی بجای روایات غیرمعتبر باید به «بعض کتب عثمانیه» و نیز «بعض نامجاتی که سواد آن در مجموعه منشآت فریدون بیگ ضبط است»، رجوع کرد. زیرا «کتب تواریخ عثمانیه و نامجات مذکوره دلیل این مراتب و بهتر از روایات عنعن اکراد برای عثمانیه معتبرتر» است (همان، ۲۵، ۲۶).

میرزاحبعلی‌خان در فقره‌ای دیگر در پاسخ به ادعاهای واهی مبتنی بر روایات نامعتبر، از او می‌خواهد به تواریخ عثمانیه از قبیل «جلد خامس و سادس تاریخ راشد و هر دو جلد تاریخ عزی و صبحی و شاکر و بعض فصول تاریخ جودت که در نظر عثمانیه از تواریخ معتبره و معروفه عثمانیه هستند» رجوع کند، چرا که این منابع به «تفصیل تخطیات عثمانیه را به اغلب ایالات و بلوکات ایران ضبط و تصریح نموده‌اند» و لذا اگر یک دفعه به تواریخ مزبوره رجوع کنند «از شرح روایات عنعن اکراد و احشامی که چند سال قبل فلان محل در تصرف عثمانیه بوده یا فلان طایفه از تصرف فلان طایفه فتح و تسخیر نموده است و همچنین از ضبط اشعار سنگ مقابر که شاید آن هم دلیل ملکیت ایران باشد، مستغنی می‌شدند» (همان، ۱۹).

میرزاحبعلی‌خان در بخش پایانی لایحه خود حتی ادعا کرده که با استناد به منابع

معتبر عثمانی، مناطقی مثل «بایزید» جزء قلمرو لاینفک آذربایجان بوده و بنا به «فداکاری» ایران، به عثمانی واگذار شده است. وی در لایحه خود بارها برای نشان دادن نقطه‌ای که در اصل جزء قلمرو ایران بوده، ولی به دلایلی در زمره متصرفات عثمانی قرار گرفته، از تعبیر «فداکاری» استفاده کرده است که از آن جمله می‌توان به این فقره اشاره کرد: «در تاریخ موسوم به "خبر صحیح" نیز که از تواریخ معتبره عثمانیه است، در جلد رابع صفحه ۲۶۹ تصریح می‌کند "بایزید از ملحقات آذربایجان است" و در صفحه ۲۶۷ می‌نویسد: "قازلی گل تابع ماکو است" و در *نخبه‌التواریخ عثمانی* هم در صفحه ۴۸ می‌نویسد: "قازلی گل از توابع ماکو است"، یعنی بایزید و قازلی گل و هرچه در مشرق آنها است تابع آذربایجان است. اینها همه فرداً فرداً مؤید یکدیگر و مقوی دلایل سایر ماست که در ضمن لایحه اولی خودمان برای اثبات صحت خط استاتوقوی این حوالی و اشعار فداکاری ایران در این سمت از بابت حدود قدیمه خود که من جمله یکی هم بایزید است بیان نموده‌ایم» (همان، ۶۷، ۶۸). درویش‌پاشا در جای دیگر با نقل عبارتی از *شرفنامه* تلاش کرده تا قضای محمودی و الباق را متعلق به عثمانی قلمداد کند. در مقابل، میرزاجبعلی خان در پاسخ به این ادعا «تمامی عبارات *شرفنامه* را که مستند اصلی مأمور عثمانیه است، آورده تا «قدر فداکاری ایران» دانسته شود. وی در ادامه همین بحث به تاریخ پچوی نیز استناد کرده و نتیجه گرفته است که «قضای محمودی یعنی یازده ناحیه مذکوره و عشیرت مسکونه آنها اعم از محمودی و یزیدی و غیره ارثاً و قدیماً ملک ایران و تابع ایران بوده، بعد موافق معاهده سلطان سلیمانی نیز متعلق ایران و در تصرف ایران باقی بوده است» (همان، ۵۵-۵۸).

میرزاجبعلی خان بجز استناد به منابع عثمانی، برای ردّ ادعاهای درویش‌پاشا، به «اصول قدمت ملکیت» و «اصل تبعیت» نیز استناد می‌کند. طرفه این که درویش‌پاشا نیز در لایحه خود به این روش متمسک می‌شود، اما به سبب ضعف در استنادها راه به جایی نمی‌برد. از دید میرزاجبعلی خان «اگر معاهدات قدیمه، مفسوخه و ملغی تصور نشود، صلاحیت استناد به اصول قدمت ملکیت و تبعیت در تمامی امتداد خط حدود فقط حق مخصوص دولت علیّه ایران خواهد بود نه دولت عثمانی، چراکه سبقت و قدمت تصرف مشروع ایران در تمامی ایالات سرحدیه دولتین مثبت و مسلم است» (همان، ۳). زیرا: «در اینکه تمامی عراقین و کردستانات و ارمینیه قبل از ظهور دولت عثمانیه و من‌القدیم از ممالک مشروعه و مسلمّه ایران بوده است گویا هیچکس شبهه نداشته باشد، و بعد از

ظهور دولت عثمانیه حتی پس از انقضاء ایامی که به ظنّ مأمور عثمانیه بعضی ایالات و اراضی سرحدیه در تصرف حکام متفرقه مستقله یا متغلبه بوده است، یعنی از ابتداء عهد صفویه به این طرف که معاهد و مجاور بودن دولتین نیز از آن عهد شروع کرده است، موافق شهادت تواریخ طرفین، ابتداء شاه اسمعیل اول صفوی از سنه ۹۰۶ تا سنه ۹۱۶ تمامی عراق و کردستانات و سهم بزرگ ارمنیه را که همگی اصلاً ملک مشروع قدیمی ایران بودند از ید متغلبه انتزاع و به حق کمافی الاول داخل ممالک مشروعه ایران نموده است. در حالتی که هنوز حدود مملکت عثمانیه به حلب و آمد [دیاربکر] و کماخ و بایبرد نرسیده بود. بعد از آن تا حال هرچه ازین حدود و اهالی متدرجاً به تصرف و تبعیت عثمانیه گذشته است و ابتداء آن از سنه ۹۴۰ یعنی سفر شرق سلطان سلیمان اول [حک: ۹۷۴-۹۱۸] می باشد همگی انتزاعی از تصرف مشروع ایران است» (ناظم الملک، لایحه، برگ ۷۹، ر، ۷۹ پ).

درویش پاشا در جای دیگر با استناد به عبارتی از شرفنامه مبنی بر اینکه «ابقای که محمودی هم تعبیر می شود و در عهد قدیم مسکن طایفه یزیدی و در حوزه حکومت بیگ های محمودی» بوده، اراضی و تبعه محمودی را متعلق به عثمانی قلمداد کرده است. در مقابل، میرزا محبعلی خان با استناد به همان شرفنامه، ادعای او را با استناد به «اصل قدمت ملکیت» و «اصل تبعیت» به نحوی مستدل رد کرده و می نویسد: «نه یزیدی تبعه عثمانیه است نه محمودی، و نه محمودی و یزیدی تابع وان و نه سکنه حالیه ابقای (یعنی حالت انعقاد معاهده اخیره) منحصر به یزیدی است» (همان، ۵۹، ۶۰)، بلکه اغلب سکنه آنجا از عشیرت حیدرانلو است که تعلق آنها به ایران عهداً مصرح است، و «نه سکنای محمودی و یزیدی در ابقای دلیل تصرف عثمانیه است، زیرا همگی از تبعه ایران هستند و تصرف آنها دلیل تصرف ایران و عهداً مثبت تعلق آنها به ایران است، خصوصاً که مأمور عثمانیه تصریح هم کرده است من القدیم عشایر ایرانیه به آنجا مداخله و تسلط داشته اند و سکنه حالیه آنجا یزیدی هایی است که از آواجق آمده اند و قدیماً هم اسیر بردن پاشایان عثمانی از یزیدی های ساکن آنجا مقوی این معنی و دلیل قدمت ملکیت و تابعیت آنها به ایران است. زیرا اگر رعیت عثمانی و ملک عثمانی می بود، البته اسیر نمی بردند» (همانجا).

میرزا محبعلی خان برای نقد ادعاهای درویش پاشا به استدلال های دیگری نیز توسل جسته است. از جمله استناد به سنت و سوابق ایالات و عشایر مرزی در بیلاق و قشلاق و نیز «حق مراعی» آنها. او از این طریق می کوشد تا حق مالکیت ایران بر اراضی مورد

ادعای عثمانی را اثبات می‌کند و می‌نویسد: «دولت علیّه ایران حسب المعاهده به وجه مراعی گرفتن از عشایر عثمانیه ممتاز است و به وجه مراعی دادن در حق عشایر خود مکلف نیست، و این هر دو علاوه بر تصرفات عشایری، دلیل تصرفات مالکانه جداگانه‌ای است که حق استناد به تصرفات عشایر را مخصوص دولت ایران نموده، صلاحیت استنادی برای دولت عثمانیه باقی نمی‌گذارد...» (همان، برگ ۹۷ ر). او از این اصل دو نتیجه می‌گیرد: یکی اینکه «تصرفات بیلاقیه و قشلاقیه عشایر عثمانیه در اراضی امتداد خط حدود به هر معاهده و اساسی هم که معتقد بوده باشیم دلیل تصرف عثمانیه و وسیله ادعای عثمانیه در آن محال نمی‌تواند شد»؛ نتیجه دوم اینکه «تا هرجائی که عشایر ایرانیه بیلاق و قشلاق می‌نمایند، به حق داخل ملک ایران معدود شده، مأمور عثمانیه خط تکلیفی خود را از مغرب آن محال بگذرانند» (همانجا).

میرزامحبعلی خان جدای از موارد مذکور، گاه برای اثبات حقیقت ایران در اراضی مورد اختلاف، به نظام زمین‌داری و زراعی و نیز نوع مالیات‌های مرسوم در منطقه استناد می‌کند. او ابتدا اصول و رسومی نظیر «خاک و باد»، «وجه مراعی»، «حق الارض» و «ویرگو»^۱ را توضیح می‌دهد و سپس مصادیق آنها را در مناطق سرحدی بیان می‌کند (همان، ۲۷، ۲۸) و می‌نویسد: «در بعضی جاهای قرب حدود که از تبعه و عشایر عثمانیه اقامت و زراعت یا به عنوان بیلامیشی حرکت می‌نمایند، در حق بعضی از آنها چنانکه در معاهده اخیره نیز مصرح است وجه معینی به عنوان وجه مراعی مقرر است. اگر زراعتی هم بنمایند مثل سایر عشایر ایران سوای وجه نقدی مزبور چیزی از آنها مطالبه نمی‌شود و در حق بعضی که در جزو وجه مراعی ویرگوی به آنها الزام نشده است، چنانکه مأمور عثمانیه هم اشارتی نموده‌اند، مثل سایر عشایر ایران معامله خاک و باد می‌شود. یعنی از زراعت آنها که در خاک ایران می‌نمایند، فقط اعشار جنسی اخذ شده دیگر ویرگوی نقدی از طرف حکومت محلیه مطالبه نمی‌شود. یعنی کلیتاً ویرگوی جنسی که گرفته می‌شود حق الارض است که از محصول اراضی می‌گیرند، لاغیر. بنابراین، هر کجا که حق الارض آن از طرف ایران گرفته می‌شود، دلیل تصرف ایران و دلیل اختصاص ملکیت آنجا به ایران خواهد بود» (همان، ۲۸).

میرزامحبعلی خان در اثر مختصر دیگر خود به نام *تذئیل* با استناد به سهیم مالکانه و

۱. «ویرگو» یا «ویرگی» اصطلاحی است ترکی از مصدر *ویرمک/ورمک*، به معنای هبه، عطیه، داد، دهش، احسان. منظور جزیه، رسم یا تکلیفی است که به خزانه دولت داده می‌شد. نک: سامی، ۱۵۰۰.

نظام زمین‌داری مرسوم در منطقه، مالکیت ایران بر اراضی سومار اثبات می‌کند و می‌نویسد: «...فقره اول و دویم بیانات مزبوره تصدیق صریح است به اینکه چندین سال قبل از معاهده اخیره تا حال، اراضی دره سومار که نام تنگ هم جزء آن است، در تصرف ایران بوده و هست. بلکه ملکا هم ملک شخصی خوانین ایوان است (همو، تذئیل، ۱۱۹ و ۱۲۰)، زیرا «هم وجه نقدی به عنوان مال میری آب سومار از اهل مندلیج می‌گیرند و هم عقر آن را که سهم مالکانه شخصی است دریافت می‌نمایند، و حال آنکه تنها وجهی به اسم مال میری سومار گرفتن خوانین ایوان برای اثبات متصرف بودن ایران به آنجا و اختصاص ملکیت آنجا به ایران به حد کفایت است. زیرا عقر عبارت از سهم مالکانه شخصی است، دلیل تابعیت ملکی به دولت متبوعه مالک نمی‌شود. چنانکه تبعه ایران و غیره هم در خاک عثمانیه املاک شخصی دارند و هر ساله عقر آن را می‌گیرند، بلکه تنها عقر گرفتن اهل مندلیج در صورتی که مال میری به دیگری عاید می‌شود، دلیل جداگانه [ای] است برای تابعیت آن ملک به دولتی که مال میری می‌گیرد و چون حد مابین سومار و مندلیج عبارت از سلسله جبل حمرین است، علی‌هذا بیان مزبور به هر تقدیری ثابت می‌کند خط استاتوقو بودن سلسله جبل حمرین را» (همانجا). در مجموع، میرزامجبعلی‌خان در «لایحه» انتقادی خود به خوبی از عهده دفاع از حقانیت ایران در مناطق مورد ادعای نماینده عثمانی یعنی حویزه، اورامان، مریوان، بانه، سردشت، سلیمانیه، لایجان، اشنویه، قطور، محمودی و الباق، آواجق، ماکو و بایزد برآمده است.

خورشیدپاشا و سیاحتنامه او

سال تولد خورشیدپاشا را با تردید، ۱۸۱۳/۱۲۲۸ نوشته‌اند (Türk Ansiklopedisi, 19/390). وی پس از پایان تحصیل، در دایره مکاتیب خارجیّه با منصب کاتبی مشغول به کار شد. از اثر او، *سیاحتنامه حدود*، چنین برمی‌آید که در فاصله سال‌های ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ قمری به عنوان منشی و کاتب درویش‌پاشا در کمیسیون تحدید حدود ایران و عثمانی حضور داشته و به دستور او اقدام به نوشتن سیاحتنامه مزبور کرده است (Hürşid Paşa, Seyahatname-1 Hudud, xxiv). درباره سمت خورشیدپاشا در کمیسیون تحدید حدود ایران و عثمانی، در منابع، تعابیر مختلف اما نزدیک به هم وجود دارد. علاءالدین او را «کاتب درویش‌پاشا» (Ibid, xxiv)، چریکوف (۴) او را «منشی هیأت عثمانی» و میرزامجبعلی‌خان او را «اسرارنویس درویش‌پاشا» (ناظم‌الملک، مجموعه رسائل و لوائح،

۳۹۰) معرفی کرده‌اند. از این رو خورشیدپاشا در کمیسیون تعیین حدود سمت «منشی» و «کاتب» درویش پاشا را برعهده داشته و موظف بوده تا در ایام گردش حدود، مشاهدات خود را به رشته تحریر درآورد.

سیاحتنامه حدود شامل شش فصل و یک خاتمه است: (۱) ایالت بصره، (۲) ایالت بغداد، (۳) ایالت شهرزور، (۴) ایالت موصل، (۵) ایالت وان، (۶) لوای بایزید، و خاتمه «در بیان طرق و مسافت». این اثر جدای از اینکه گزارشی است مبسوط درباره چگونگی تعیین حدود، از جنبه‌های مختلف از جمله تاریخی، جغرافیای، قوم‌شناسی و غیره اهمیت دارد. نویسنده در طول حدود چهار سال سیر و سیاحت در مناطق مرزی دو کشور اطلاعات زیادی درباره عشایر و طوایف و نیز ساکنین قریه‌ها و غیره و نیز درباره روستاها و شهرها و عوارض طبیعی نظیر کوه‌ها، رودها، نهرها، تنگه‌ها و غیره در اثر خود ارائه کرده است. در اینجا آنچه اهمیت دارد ادعاهای واهی است که نویسنده درباره برخی مناطق مرزی طرح کرده است.

خورشیدپاشا بجز سیاحتنامه حدود، یک رساله (= لایحه) مختصر دیگر در ۳۹ صفحه به نام تعیین حدود / ایرانیه نیز نوشته که در استانبول از سوی مطبعه محمودبک در ۱۸۸۳/۱۳۰۰ به چاپ رسیده است. سیاحتنامه حدود خورشیدپاشا از لایحه تعیین حدود درویش پاشا به مراتب مفصل‌تر و مهم‌تر و حاوی ادعاهای بیشتری نسبت به حد و حدود مرزی ایران است. از این رو، میرزامجبعلی خان بعد از نوشتن «لایحه» در ردّ ادعاهای درویش پاشا، اقدام به نوشتن «لاحقه» در نقد و ردّ ادعاهای خورشیدپاشا کرده است.

نقد و ردّ ادعاهای خورشیدپاشا

میرزامجبعلی خان با دقت تمام سیاحتنامه حدود را مطالعه کرده و ادعاهای نویسنده را فقره به فقره تحت عنوان «بیان» با ذکر شماره صفحه ابتدا به فارسی ترجمه کرده و سپس برای هر فقره نقد و رد نوشته است. وی در مجموع، کلیه ادعاهای خورشیدپاشا را در ضمن پنج «باب» و شانزده «فصل» و هفتاد و یک «بیان» ذکر می‌کند و سپس برای هر «بیان» نقد خود را در قالب «ملاحظه» می‌آورد؛ پنج باب مورد اشاره عبارتند از: بصره و خوزستان؛ پشتکوه لرستان؛ کرمانشاهان؛ کردستان و آذربایجان. میرزامجبعلی خان درباره هدف خورشیدپاشا از نگارش سیاحتنامه حدود معتقد است: «اگرچه خیلی اهتمام داشته است که هر مطلب را حتی الامکان به هر نحوی است به لباسی بنویسد که مقرون به

صرفه عثمانیه بوده باشد، مع‌هذا باز در اغلب جاها تصریحاً و بعضی جاها ایهاماً تمامی خط استاتوقوی ترسیمی ما را که در ضمن لایحه سرحدیه خود بیان نموده‌ایم، تصدیق نموده است. اگر در بعض جاها هم تخلف کرده است، دلایل غرضش در بیانات خود و بعض قرائین دیگر واضح است» (همو، لاحقاً، ۱-۲). به‌نوشته میرزامحبلی‌خان (همان، ۱۰۴، ۱۰۵) در جای دیگر می‌نویسد: نویسنده سیاحتنامه به هر خیالی است خیلی سعی داشته است «حتی‌الامکان هرچه دلیل منقصت ایران است در سیاحتنامه درج و ضبط کند. بدیهی است که صاحب این چنین سلیقه تا توانسته است در ضمن بیانات خود چیزهایی گنجانیده است که دلیل تزییع حقوق ایران بوده و به هیچ وجه دلیل منفعتی به ایران و موهم مضرتی به عثمانیه نبوده باشد».

از نوشته‌ها و استدلال‌های نمایندگان عثمانی پیداست که هر دو بنای کار را بر زیاده‌خواهی گذاشته و به طرح ادعاهای واهی پرداخته‌اند. از این‌رو به روشهای مختلف تمسک جستند. از جمله نادیده گرفتن معاهده دوم ارزنه‌الروم که باید به عنوان فصل‌الخطاب مبنای حل و فصل اختلافات طرفین باشد، بارها به قرارنامه زهاب (۱۶۳۹/۱۰۴۹) استناد کرده‌اند. میرزامحبلی‌خان نیز بارها به نقد موضع آنها پرداخته و پایه و اساس استدلال‌شان را رد کرده است. از دید او قرارنامه مذکور امری است موهم به سبب این که «بجز اسم، هیچگونه رسمی از آن در میان نیست و سوادى هم که به اسم سواد معاهده مزبوره مأمورین عثمانیه ابراز می‌نمایند، اگر صحیح تصور کنیم سواد نامه ترکی است که گویا از طرف سلطان مراد رابع به شاه صفی نوشته شده است، یعنی سواد معاهده نیست، و حال آنکه اگر سواد معاهده هم می‌بود، حتی اگر اصل آن هم بود؛ برای الزام ایران به کار نمی‌آمد، چرا که برای الزام ایران معاهده فارسی شاه‌صفی معتبر است نه ترکی سلطان مرادی» (همان، ۴۶).

میرزامحبلی‌خان بعد از مشخص ساختن موضع خود در برابر قرارنامه زهاب یا به تعبیر او «معاهده سلطان مرادی» باز هم خطاب به نمایندگان عثمانی می‌گوید حتی اگر همین «معاهده مفسوخه» نیز مینا قرار گیرد، ایران می‌تواند مدعی مناطقی باشد که در تصرف عثمانی است؛ به عنوان نمونه او بعد از بیان موقعیت سنجاق سلیمانیه می‌گوید: «ادعاء مأمورین دولت عثمانیه در حق کلیه سلیمانیه خلاف معاهده عتیقه و خلاف همان مسوده استنادی خودشان بوده است، و ادعاهای ایران در حق مملکت سلیمانیه مطابق حق و حقیقت بوده است» (همانجا، ۴۵). زیرا «معاهده قدیمه مفسوخه مواد معلوم‌الاحوال

مذکور از سنجاق سلیمانیه به دولت عثمانیه واگذار نمی‌کند، مگر محال قزلبه و شهرزور مذکور را، اکنون هرچه زیاده بر آن سه محل به غایت مملکت سلیمانیه به موجب معاهدهٔ اخیر در تصرف عثمانیه بماند فداکاری فاحش ایران است و بس که در ازای حسن ختام معاهدهٔ اخیر نسبت به عثمانیه نموده است» (همانجا). میرزامجبعلی خان هنگامی که به نقد و ردّ ادعاهای نماینده عثمانی دربارهٔ بانه و سردشت می‌پردازد بار دیگر به مسئلهٔ سلیمانیه برگشته می‌گوید: «دولت ایران حق دارد که در صورت اعتبار معاهدهٔ مفسوخه و مواد مزبوره سایر اراضی و محالات ایالت سلیمانیه را که عبارت از سی و پنج محال معلوم‌الاسامی در ضمن سیاحتنامه بوده باشد، با بعضی ایالات دیگر واقعه در شمال آنها به استناد همان معاهده به حق از دولت عثمانیه ادعا نماید» (همان، ۴۵، ۴۶).

میرزامجبعلی خان در نقد ادعاهای خورشیدپاشا دلایل قوی و منطقی ارائه می‌کند. وی بارها با تعبیر «اعتراف سیاحتنامه» به خود اثر خورشیدپاشا استناد کرده و به ردّ ادعاهای او پرداخته است؛ از جمله او دربارهٔ ملک بنی‌لام می‌نویسد: «به موجب اعتراف سیاحتنامه و به حکم معاهدهٔ اخیر و استاتوقو، قطعاً از ممالک مخصوصه و مسلمه دولت ایران است، چراکه وقت انعقاد معاهدهٔ اخیر در تصرف عثمانیه و توابع عثمانیه نبوده، سهل است که به اذعان سیاحتنامه داخل مسکن آنها هم معدود نبوده است، و حال آنکه تمه اراضی مزبوره اغلب ملک مسلمی پشتکوه است، مؤلف سیاحتنامه داخل ملک بنی‌لام قلمداد کرده است که شاید استفاده از آن برای عثمانیه نماید» (همان، ۲۱). در جای دیگر می‌نویسد: «اعتراف سیاحتنامه به اینکه قلعهٔ چنگوله در قلعهٔ پشتکوه واقع است ثابت می‌کند از جبال پشتکوه بودن سلسلهٔ جبال بند بازرگان و جبل حمیرین و جبل خرمله و شیر را از یمین دویرج تا یسار کنجیان چم، چراکه قلعهٔ چنگوله در میان سلسله همین جبال است و این معنی موافق جزء اول بیان دهم سیاحتنامه ثابت می‌کند تعلق تمامی اراضی و محال واقعه در مشرق سلسلهٔ مزبوره را بر پشتکوه، اعم از درهٔ بیات و دهلران صیفی و غیره» (همان، ۲۵).

روش دیگر میرزامجبعلی خان برای نقد نظرات نمایندهٔ عثمانی، مقایسه ادعاهای درویش‌پاشا و خورشیدپاشا و نشان دادن تناقض‌گویی‌های آنهاست؛ که به عنوان نمونه می‌توان به این فقره اشاره کرد که: «اکنون که ادعا و استدلالات مشارالیهما مخالف یکدیگر است، هر دو ناقض یکدیگر گردیده، باقی می‌ماند اعترافاتی که در حق ایران نموده‌اند و آن عبارت از این است که باغسائی خواه جزء چنگوله معدود شود، خواه غیر

آن، در هر صورت غیر ملک بنی لام است و سال‌ها قبل از انعقاد معاهدهٔ اخیره در تصرف ایران بوده است، یعنی به هر تقدیری جزء ملک پشتکوه و در تصرف ایالت پشتکوه ایران است...» (همان، ۲۷). استناد به تاریخ‌های عثمانی و گاه مقایسه و تطبیق با منابع تاریخی ایران از روش‌هایی است که در «لاحقه» نیز دیده می‌شود. برای نمونه، نویسنده لایحه برای روشن ساختن موقعیت مکانی طوائف بلباس می‌نویسد: اگر «این عبارت جهانگشا را با همان عبارت تاریخ عزّی عثمانی که در خصوص ملاصق بودن قلعهٔ اربیل به حدود ایران مقارن همین سال‌ها نوشته است و در لایحهٔ اولی خودمان اشاره به آن نموده‌ایم تطبیق نمائیم» خواهیم یافت که در عهد نادری «تمامی مواقع حرکت و سکون بلباس و خود طوائف بلباس اگر تا حدّ اربیل هم حرکت داشته‌اند به همه جهت مربوط به ایران بوده به هیچ‌وجه مناسبتی به عثمانیه نداشته است...» (همان، ۳۹).

استناد به هویت و تابعیت طوائف و عشایر برای اثبات موقعیت مکانی آنها روش دیگری است که در این نوشته نیز به آن استناد شده است. از جمله دربارهٔ عشایر شکاک می‌نویسد: از تمامی عشایر عثمانیه فقط «سی خانوار شکاک به اباغه دخل و تصرف دارد و از عشایر ایران دو هزار و یکصد و هشتاد خانوار»، این مسئله ثابت می‌کند که «اباغه در تصرف ایران است و ادعای مؤلف سیاحتنامه که اباغه در تصرف عثمانیه است، ادعای واهی» [است]. و لذا «همین بیانات خود او ناقض ادعای مزبور است، و حال آنکه عشیرت شکاک هم مؤلف سیاحتنامه به اسم تابعیت عثمانی قلمداد کرده است، از عشایر مخصوصه و مسلمّه ایران است و تصرف آنها هم تصرف ایران است» (همان، ۹۹). در جای دیگر بعد از بیان تابعیت «عشیرت زیلان» به ایران، می‌نویسد: «دلیل کافی است برای تعلق تمامی زیلان به ایران» (همان، ۹۴).

میرزامحعلی خان جدای از روش‌هایی که برای اثبات تعلق مالکیت ایران بر مناطق مورد ادعای نمایندهٔ عثمانی به کار گرفته، از روش استناد به اسامی فارسی و لری مناطق و عوارض جغرافیایی نیز بهره گرفته است؛ برای مثال، او دربارهٔ تعلق «محل صیفی» به منطقهٔ پشتکوه می‌نویسد: «سکنه و زراع محل مزبور طایفهٔ صیفی است فی طوائف پشتکوه» و به همین جهت محل مزبور هم به اسم آنها موسوم شده است. حتی «اسامی اغلب جوی‌ها و نه‌های آن هم به زبان فارسی و لری است». از قبیل «زری‌جوب و کاه‌جوب و جوی فلان و جوی فلان». چنین رویه‌ای دربارهٔ برخی نقاط دیگر نیز صادق است. از جمله «باغسائی که سکنه و زراع آن نیز طوائف پشتکوهی و بعض فلاحان

پشتکوهی است که اسامی اغلب نهرهای آن نیز به اسم همان زراع خود موسوم و همگی به لفظ فارسی است. مثل جوی و رود از قبیل جوی کاوری، جوی شوهان، جوی باغسائی، لاجو، جهرود، جوی دیرمالي، جوی کندلان، جوی کنجیجه که همه به لفظ جوی یا رود است و کاوری و شوهان و دیرمالي هم از اسامی طوایف پشتکوهی است که من‌القدیم در آنجا سکني و زراعت داشته و دارند، باغها و آسیابها به اسم خود ساخته‌اند» (همان، ۲۹). ميرزامجبعلی خان در جای دیگر می‌نویسد خورشیدپاشا در ضبط برخی اسامی جغرافیایی به عمد دست برده است، «گویا به ملاحظه اینکه لفظ ده- شیخ فارسی و دلیل انتساب ایران است، مخصوصاً املاي آن را غلط نوشته، دیشیخ ضبط کرده است» (همان، ۳۲).

ميرزامجبعلی خان برای تبیین مالکیت ایران یا عثمانی به قلمرویی خاص، به کاربرد و رواج اصطلاحات مربوط به تقسیمات کشوری نیز توجه کرده است. برای مثال می‌گوید در ایران از اصطلاح «محال» و در عثمانی از اصطلاح «قضا» استفاده می‌شود. به نوشته او خورشیدپاشا اسامی محلات و بلوکات لواء سلیمانیه را به ظن خود تفصیل داده ولی ده بلوک آن را «موافق اصطلاح عثمانی به اسم قضا» و بیست و هشت بلوک آن را «موافق اصطلاح ایران به اسم محال»، ضبط کرده خود نیز ملتفت شده که «این معنی دلیل انتساب آنها به ایران» می‌شود (همان، ۴۲، ۴۷). ميرزامجبعلی خان به سیاحتنامه حدود خورشیدپاشا از منظر سلبی هم توجه داشته و عدم اشاره وی به برخی ادعاها را حمل بر بی پایه بودن ادعای او کرده است؛ مثلاً در جایی گوید: «اعرابی که تعلق باغسایی را برای خود ادعا می‌نمایند و یا اینکه عثمانی آنها را متعلق به خود می‌داند، از اساس بی‌پایه و غیرواقعی است. زیرا، اگر چنین چیزی صحت داشت به طور حتم خورشیدپاشا در سیاحتنامه خود به آن می‌پرداخت، کما اینکه شیوه و روش کار او چنین است که محال و عشایر عثمانیه را با اسم و رسم و شماره خانوار آنها ثبت و ضبط می‌کرده است (همو، مجموعه رسائل و لوايح، ۳۴۰).

نتیجه‌گیری

بازشناسی روند تحدید حدود ایران و عثمانی بر اساس اسناد و مدارک اصیل، به‌ویژه اسناد و منابع منتشر نشده، می‌تواند به شناخت فرآیند تغییر و تحولات مرزی و چگونگی تعیین و تثبیت مرزهای دو دولت کمک زیادی کند. با تشکیل کنفرانس ارزنه

الروم (۱۲۶۳-۱۲۵۹ق.) که منجر به انعقاد عهدنامه دوم ارزنه الروم شد، زمینه برای ترک مخاصمه و آغاز گفتگو و مذاکره برای حل اختلافها به‌ویژه اختلافهای مرزی فراهم شد. از ۱۲۶۶ قمری کمیسیونهای متعددی برای تحدید حدود دو کشور با وساطت روس و انگلیس تشکیل شد. مطالعه و بررسی محتوای مباحث مطروحه در این کمیسیونها حاکی از زیاده‌خواهیهای ارضی نمایندگان عثمانی است. آنها با طرح ادعاهای واهی، مالکیت ایران را بر برخی مناطق سرحدی نفی می‌کردند. در مقابل، نماینده ایران، میرزامجبعلی ناظم‌الملک، در عرصه میدانی و نیز در مذاکرات رو در رو به دفاع برخواسته از تمامیت ارضی ایران دفاع کرده است. به‌علاوه وی در حوزه نظری با تألیف لوایح انتقادی متعدد، توانمندی خود را در نقد و رد ادعاهای نمایندگان عثمانی به اثبات رسانده است. استدلالهای متعدد میرزامجبعلی خان برای نقد و رد ادعاهای نمایندگان عثمانی نشانگر آگاهی و تسلط او به مسائل مربوط به تحدید حدود ایران و عثمانی است. بنابراین، او نه تنها در عرصه میدانی، یعنی تعیین حدود در سراسر مرزهای غربی کشور، بلکه در عرصه نظری نیز در دفاع از حق حاکمیت ایران در مناطق مزبور به خوبی از عهده برآمده است. چنانکه از لوایح او برمی‌آید ادعاهای نمایندگان عثمانی را با استدلالهای محکم و مستند به چالش کشیده و نادرستی آنها را اثبات کرده است. کوششهای عملی و قلمی چند ده ساله میرزامجبعلی خان ناظم‌الملک برای دفاع از تمامیت ارضی و تثبیت حاکمیت ایران بر مناطق مورد ادعای عثمانی قابل تحسین و ستایش است.

منابع

- آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی، ۲۵۳۵.
- بروسه‌لی محمد طاهر، *عثمانلی مؤلفری*، استانبول: ۱۳۴۲.
- پوش، والتر، «مرز چیست؟ ترسیم نقشه کردستان میان عثمانی‌ها و صفویه»، مندرج در *تاریخ پیوستگی‌های فرهنگ ایران با فرهنگ زبانهای ترکی در سده‌های ۱۱-۱۷*، گردآوری اوا ام. ژرمیاس، ترجمه عباسقلی غفاری فرد، ص ۲۵۳-۲۶۸، تهران: امیرکبیر ۱۳۸۶.
- چریکوف، *سیاحتنامه مسیو چریکوف*، ترجمه آبکار مسیحی، چاپ علی‌اصغر عمران، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸.
- خورشیدپاشا، *تحدید حدود ایرانیه مأموریتیه فی ۲۸ صفر سنه ۶۵ [۱۲] و فی ۱۱ کانون سنه ۶۴ [۱۲] تاریخنده طرف دولت علیه‌دن اعزام بیورلمش اولان متوفی درویش پاشا ایله برلکده بولنان انقره والیسی اسبق متوفی خورشیدپاشا طرفندن قلمه النمش اولان لایحه‌در*، محمودبک مطبعه‌سی، درسعادت ۱۳۰۰.

- درویش پاشا، *دولت علیّه ایله ایران بیننده اولان حدودک لایحه سیدر*، مطبعه عامره، استانبول: ۱۲۸۷.
- همو، *لایحه تحدید حدود ایران و عثمانی*، ترجمه از ترکی عثمانی: میرزاجهانگیرخان ناظم‌الملک مرندی یکانلو، کتابخانه ملی، نسخه خطی، ش. ۱۷۹۶۵.
- سامی، شمس‌الدین بن خالد، *قاموس الاعلام*، چاپ مهران، استانبول: ۱۳۰۶-۱۳۱۶.
- صالحی، نصرالله، «ایران در متون و منابع عثمانی (آثار سلیمان عزّی افندی)»، *گزارش میراث*، دوره دوم، ص ۶۸-۷۳، ش ۶۶-۶۷، س ۸، آذر - اسفند ۱۳۹۳.
- همو، «میرزامجبعلی خان ناظم‌الملک مرندی یکانلو: دولتمردی ناشناخته از عصر ناصری»، *فصلنامه تاریخ ایران*، شماره ۱۸ (۷۶/۵)، ص ۱۴۵-۱۷۲، تابستان - پاییز ۱۳۹۴.
- همو، *اسنادی از روند انعقاد عهدنامه دوم ارزنه‌الروم (۱۲۶۴-۱۲۵۸)*، تهران، اداره انتشار دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷.
- محمد ثریا، *سجل عثمانی یا تذکره مشاهیر عثمانیه*، استانبول: ۱۳۰۸-۱۳۱۵.
- مشیرالدوله تبریزی، *میرزاجعفرخان، رساله تحقیقات سرحدیه*، خطی، مجلس، ش ۲۷۷۵.
- ناظم‌الملک مرندی یکانلو، *میرزامجبعلی خان، مجموعه رسائل و لوايح تحدید حدود ایران و عثمانی*، تصحیح و پژوهش: نصرالله صالحی، تهران: طهوری، ۱۳۹۵.
- همو، *میرزامجبعلی خان، لایحه*، عکس نسخه خطی متعلق به محمد گلبن و نیز نسخه ملی به شماره ۱۸۰۲۵/۵.
- همو، *لاحقه*، عکس نسخه خطی متعلق به محمد گلبن و نیز نسخه ملی به شماره ۱۸۰۲۵/۵.
- همو، *تذئیل*، عکس نسخه خطی متعلق به محمد گلبن و نیز نسخه ملی به شماره ۱۸۰۲۵/۵.
- Fener, Alpaslan. *Hadd-i Hudud-ı Saltanat-ı Seniyye: Derviş Paşa'nın Tahdid-i Hudud-ı İraniye Adlı Eseri Işığında Osmanlı-İran Sınırı*, İstanbul Medeniyet Üniversitesi, Sosyal Bilimler Enstitüsü Tarih Anabilim Dalı, Yüksek Lisans Tezi, İstanbul, 2015.
- Derviş Paşa, *Hadd-i Hudud-ı İraniyeye Me'mûr: Derviş Paşa'nın Lâyihası*, Çevrimyazı: Fatih Gencer, Ankara, 2016.
- Aygun, İbrahim, *Erzurum Konferansı (1843-1847) ve Osmanlı-İran Hudut Antlaşması*, Atatürk Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Tarih Anabilim Dalı, Doktora Tezi, Erzurum 1995.
- Hürşid Paşa, Mehmed, *Seyahatname-i Hudud*, Çevrimyazı: Alaattin Eser, İstanbul, 1997.
- Ateş, Sabri, *The Ottoman-Iranian borderlands: making a boundary, 1843-1914*, Cambridge University Press 2013.
- Türk Ansiklopedisi*, Ankara, 1971, Vol. XIII- XIX.

